

نسخه‌ای پُرارزش از دیوانِ نظیری نیشابوری

نظیری نیشابوری^۱ از بزرگترین غزل‌سرایان دورهٔ مغولان گورکانی می‌باشد، اما متأسفانه دیوان وی در هند هنوز درست منتشر نشده است.

در ایران دکتر مظاهر مصفاً (استاد دانشگاه تهران) زحمت کشیده دیوان وی را مرتب نموده است^۲، اما چون از نسخه‌های بی‌شمار این شاعر که در کتابخانه‌های هند نگهداری می‌شوند، استفاده ننموده، بسیاری از غزلیات و ابیات و رباعیات این شاعر بزرگ که در نسخ خطی دیوان او مضبوط در هند آمده‌اند، انتشار نیافته است.

خوشبختانه یک نسخه خطی پُرارزش این شاعر بزرگ در مرکز میکروفیلم نور، رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در دهلی‌نو، نگهداری می‌شود که نه فقط شامل غزلیات و رباعیات بازیافته این شاعر می‌باشد، بلکه دارای ابیاتی است که در غزلیات چاپی نیامده است. متأسفانه سه غزل با ردیف «درآورم» ناقص می‌باشد، زیرا تخلص شاعر در آنها نیامده است. مالک این نسخه در آخر می‌نویسد:

”این دیوان نظیری، معرفت حکیم محمد علی صاحب، از شاه صاحب ساکن آذربایجان به‌مقام لشکر گوالیار، به‌قیمت مبلغ ... روپیه سگه کلدار خرید شد.
۱۶ اپریل ۱۸۶۰ عیسوی.“

نسخه نامبرده دو کاتب دارد. کاتب اول دیوان را کتابت کرده و کاتب دوم غزلیات و ابیات را در حواشی به‌خط ریز زیبا اضافه نموده است. اکنون غزلیات و ابیات و

۱. وفات: ۱۰۲۳/هـ/۱۶۱۴ م.

۲. نظیری نیشابوری، میرزا محمد حسین: دیوان نظیری نیشابوری، از روی سه نسخه معتبر خطی، با مقابله و تصحیح و تنظیم و جمع و تدوین مظاهر مصفاً، سرمایه کتابخانه‌های امیرکبیر و زوار، تهران، خردادماه ۱۳۴۰ ه.ش.

رباعیات بازیافته در اینجا نقل می‌شود:

غزلیات

به‌بوی می دو سه ژولیده مرقع پوش
 چو رطل می بدهان قنینه دوخته چشم
 ز هر چه فایده دیده بهره‌ور گشته
 به‌چرب و خشک رباب و چغانه در سازش
 همیشه کام به‌نور حضور در دامن
 سرود با بُت و مطرب چو با فرشته سحاب
 ز بس حرارت افکار سینه کوره نار
 دهان ز چون و چرا بسته از درون و برون
 به‌دوستی در دکان حیل‌ه در بسته
 چو دور چند برین عیش و انبساط گذشت

پی بریدن پیوند جان جانانش
 به‌سینه جان ز شکنج [ی] برآمدن بخروش

روی حاشیه

زدیم بانگ چو دیدیم خفته برطرفی
 به‌خارسان بدن در مقام قطع وداع
 به‌عزم آن که گذارد مقام برکرده
 روان به‌وصلت^۱ حسنش شهادت آوردیم
 حقیقت آن که چو عارف بحق شود واصل
 جمال ذات حقیقی برآید از پرده
 گمان مدار که این کالبد شود باطل
 به‌سعی اگرچه کسی ره به‌کنه خود نبرد

نظر به‌صورت ظاهر مکن نظیری را
 یقین‌شناس که حق را بشر بود روپوش

۱. حاشیه: وحدت.

روی حاشیه

کی لب به‌زیر سینه دشمن درآورم	کی لب به‌زیر سینه دشمن درآورم
گل در بغل نسیم چمن می‌کند مرا	گل در بغل نسیم چمن می‌کند مرا
افشای راز بت نه صلاح است ورنه من	افشای راز بت نه صلاح است ورنه من
با خصم سخت‌روترم از تیغ و دوست را	با خصم سخت‌روترم از تیغ و دوست را
خورشید جرعه نوش شراب خم من است	خورشید جرعه نوش شراب خم من است
فستاق همّتی که ز در صبر رفته را	فستاق همّتی که ز در صبر رفته را
دستم نمی‌رود که برآرم ز آستین	دستم نمی‌رود که برآرم ز آستین
کو زخم تیغ دوست که آزادگی ازوست	کو زخم تیغ دوست که آزادگی ازوست
از بس بدم کفایت صبرم نمی‌کند	از بس بدم کفایت صبرم نمی‌کند

شک نارسانده دست به‌چوگان او فتاد

گوی یقین به‌حال که از ظن درآورم

روی حاشیه

چندانکه نم به‌چشمه سوزن درآورم	چندانکه نم به‌چشمه سوزن درآورم
از بس که پیش عشوه او بی‌بهاست جان	از بس که پیش عشوه او بی‌بهاست جان
قسمت رسید نیست ز احسان هرکه هست	قسمت رسید نیست ز احسان هرکه هست
هر حلقه کمند و خم دام فتنه‌ام	هر حلقه کمند و خم دام فتنه‌ام

روی حاشیه

شب درد را چو دست به‌گردن درآورم	شب درد را چو دست به‌گردن درآورم
ابر بهار حسن توأم کز سرشک و آه	ابر بهار حسن توأم کز سرشک و آه
مغز جگرگدازم و در دیده‌ها کشم	مغز جگرگدازم و در دیده‌ها کشم
عشقت چو دست فتنه به‌یغما برآورد	عشقت چو دست فتنه به‌یغما برآورد
هر نوحه جیب و سینه درد درون من	هر نوحه جیب و سینه درد درون من

*

یار نوخط خوش است چار ابرو	حسن از خط شود قوی بازو
گرچه از خط نقاب سازد رو	از نظر خط حجاب بردارد
تیر بهتر ز پیر در پهلو	مرشدت به‌جوان که این مثل است

هر که خواهد کند به کعبه نماز من و محراب و آن خم ابرو
 موسی و طور و ما و کوچۀ یار هر کسی بر رهی کند تگ و پو
 هر بت خانگی که دلبر غیب هست در پرده پرده تو بر تو
 گردن از زلف عرش پر زَنار چهره از خال مصر پر جادو
 مشهدی غمزه زاهدش کَفّار کعبۀ چهره حاجبش هندو
 قد برافروخته چو شعلۀ نار مغ آتش پرست هر سر مو
 در همه شهر کافرستانی کس ندیده است چون سر آن کو

ملک و مال و خرد نظیری را

همه یک سو و عشق او یک سو

*

چند بی خود روی بر خاک دری ساید کسی جان دهد از انتظار و روی نماید کسی
 چند دل در رهگذار چشم و جان نزدیک لب منتظر استاده باشد تا چه فرماید کسی
 اول عشق تو پند هیچ کس نشنیده‌ام این زمان گر جان دهم بر من نبخشد کسی
 دین به غارت داده‌ام بتخانۀ گبران کجاست کز مسلمانان برویم دیده نگشاید کسی
 چند در خونم کشی ای شوق کافر نیستم صبر کن چندانکه یک ساعت بیاساید کسی
 گر نباشد بند برپا زود رسوا می شویم مهربان ما درین هنگامه می باید کسی

می دهد امروز یا فردا نظیری ترک جان

جان من تا چند از غیرت جگر خاید کسی

ابیات

علاج ضعف دل جز آن لب و رخسار نتوان کرد

گلاب و قند در دگّان عطّاران شود پیدا

*

نمی دانم چه ناشایسته از من در وجود آمد که ناقوسم ز دست افتاد و زَنار از میان گم شد

*

چنان برهم زدی هنگامۀ روز قیامت را که اکثر نامۀ اعمال مردم از میان گم شد

*

خود را چون مور قحط دیده از حرص به دست و پا مینداز

*

فصل‌ها از سرگذشت ناامیدی خوانده‌ام گوش بر افسانه امیدواری داشتم

*

بهر گل چیدن کنم هر دم گریبان را فراخ فکر زندانی به گلگشت چمن خواهد شدن

*

سر قاتلی بگردم که ز کثرت ملایک به‌جنازه شهیدش نتوان نماز کردن

*

دست صنعت مثال تو نکشید نقش شد لوح خامه شد کوتاه

غره ماه‌ها به‌سلخ کشید کز گریبان تو برآمده ماه

هر کجا جلوه جمال دهی تنگ گردد به‌دیده جای نگاه

رباعیات

در بادیه شریعت از دین خطر است راهی که رسد به‌دوست کوتاه‌تر است

احرام طواف کعبه دورم انداخت بگذار که راه دور نزدیک‌تر است

*

نی طعم می است تا دگرگون گردد نی خم که تهی شود چو واژون گردد

صد روزن اگر ببندی و بگشایی کی پرتو خور ناقص و افزون گردد

*

قابل تویی ار تاب و توانت دادند ناقص تو اگر ضعف و هوانت دادند

کردند نظر به‌قدر استعدادت هر چیز که خواستی همانند دادند

*

هر کس ز خودی و خودستایی گردید از کبر گذشت و کبریایی گردید

هر مرد که سر به‌حلقه عجز سپرد سرحلقه مردان خدایی گردید